

وگفت پت کوفته در سفره من کو مباش تا که سوز را
نان تهی کو شه است حکایت پروردگار میدی گفت چکنم
که خلائق برنج اندزم از بسیاری که بریارتم می آیند
و اوقات فراز تردد ایشان مشوش میشود گفت
هر چه درویشانند مرایشان را و امی بده و آنچه تو آنکه نند
از ایشان چسبیری بخواه تا دیگر کرد تو نکر دند پت
که کد امیش رو لشکر اسلام بوده کافر چه توقع برود تا
حکایت قیسی پدر گفت هیچ ازین سخنان دلپذیر
سکلمان در من اثر نمیکند بعلت آنکه نمی بینم ایشان را
که در ای موافق کفار پت ترک دنیا بر دم آموخت
خوشترین بسیم و علما ندورند عالم آنکن بود که بد

کجا

نکند تا بگوید بخلق و خود نکند آترو ن الناس بالبر
و مشون انفسکم پت عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خوشترین کم است که راهبری کند پد کفشی پیر
بجز و ایجان باطل نشاید روی از تربیت ناصحان کردن
و علماء الصلوات منوب کردن و در طلب عالم معصوم
از نواید علم محروم گردیدن همچو ناپنی که شنی در وصل
افشاده بود و می گفت ای مسلمانان چرا غی در راه من
دارید زنی بشنید و گفت تو که چرا غی نمی چرخ چه پنی
همچنین مجلس و اعط چون کلید بر از است اجابا نقد
بضاعتی نشانی تا ارا و تی تین اوری سعادت بی
قطع گفت عالم بکوش جان بشود و نماید بکوش